



Research article

Research in Comparative Literature (Arabic and Persian Literature)
Razi University, Vol. 10, Issue 1 (37), Spring 2020, pp. 93-112

Keykhosrow in the Mind of Ferdowsi and Suhrawardi

Azarnoosh Gilani¹

Ph.D. in Philosophy of Art, Faculty of Literature and Humanities, Sanandaj Branch, Islamic Azad University,
Sanandaj, Iran

Seyyed Sadegh Zamani²

Department of Philosophy of Arts, Faculty of Literature and Human Sciences, Sanandaj Branch, Islamic Azad
University, Sanandaj, Iran

Received: 11/02/2017

Accepted: 01/27/2020

Abstract

Ancient Persian people have been associated with wisdom and philosophy as one of the most civilized and thought-provoking nations in history. The reflection of ancient philosophy and wisdom can clearly be seen in the thoughts of Ferdowsi and Suhrawardi. As evidence suggests Ferdowsi and Suhrawardi have access to the common resources such as the *Avesta book* or *Conversation with Zoroastrian intellectuals*. Meanwhile, one of the intellectual feedback of Sheikh Ishraq was the book of *Shahnameh Ferdowsi*. Suhrawardi mentions in his books from the mythological kings just like that he has returned Ferdowsi's poetry to prose. Furthermore, one of the favorite hero of Ferdowsi and Suhrawardi is Keykhosrow. All of the Keykhosrow's features and attributes in *Shahnameh Ferdowsi* are fit for his characteristics in Suhrawardi's thought. Characteristics such as having a God's sign, a good human being, fair, wisdom, a mystical journey and his absence, are all applicable in Ferdowsi's and Suhrawardi's thoughts. This research attempts to cite resources, using the American school method, while studying how Suhrawardi is influenced by Ferdowsi's thought; we try to compare Keykhosrow's mystical characteristics in the ideas of Ferdowsi and Suhrawardi. The results of the research indicate that Suhrawardi has been modelled on the mystical character of Keykhosrow from Ferdowsi's *Shahnameh*, and that all of the mystical features of Keykhosrow are equally applicable in the thoughts of Ferdowsi and Suhrawardi.

keywords: *Shahnameh Ferdowsi*, Suhrawardi, Keykhosrow, Philosophy, Ancient Iran.

1. **Email:**

Azarnooshoo@gmail.com

2. **Corresponding Author's Email:**

zamss71@gmail.com



کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشگاه رازی، دوره دهم، شماره ۱ (پیاپی ۳۷)، بهار ۱۳۹۹، صص. ۹۳-۱۱۲

کیخسرو در اندیشه فردوسی و سهروردی

آذرنوش گیلانی^۱

دانشجوی دکتری فلسفه هنر، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران

سیدصادق زمانی^۲

استادیار گروه فلسفه هنر، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران

پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۷

دریافت: ۱۳۹۶/۸/۱۱

چکیده

ایرانیان باستان، به مثابه یکی از ملت‌های متمدن و صاحب اندیشه و تفکر، در طول تاریخ با حکمت و فلسفه در پیوند بوده‌اند. بازتاب فلسفه و حکمت ایران باستان را می‌توان به روشنی در اندیشه فردوسی و سهروردی مشاهده کرد. آن گونه که از شواهد پیداست، فردوسی و سهروردی به منابع مشترکی؛ مانند کتاب اوستا یا گفتگو با خردمندان زرتشتی دسترسی داشته‌اند؛ افزون بر اینکه یکی از آبخورهای فکری شیخ اشراق، کتاب شاهنامه فردوسی بوده است. سهروردی در کتاب‌های خود، به گونه‌ای از پادشاهان اساطیری یاد می‌کند که گویی شعر فردوسی را به نثر بازگردانده است. در این میان، یکی از پهلوانانی که مورد علاقه فردوسی و سهروردی بوده، کیخسرو است. تمام ویژگی‌های کیخسرو در شاهنامه فردوسی، با ویژگی‌های او در اندیشه سهروردی قابل تطبیق است. ویژگی‌هایی همچون داشتن فرّه ایزدی، خصال نیک انسانی، عدالت، خردمندی، سفر عرفانی و عروج او؛ همگی در اندیشه فردوسی و سهروردی قابل تطبیق است. در پژوهش حاضر، تلاش بر آن است تا با استناد به منابع، به روش مکتب آمریکایی، ضمن بررسی چگونگی تأثیرپذیری سهروردی از اندیشه فردوسی؛ ویژگی‌های کیخسرو در اندیشه فردوسی و سهروردی مقایسه شود. یافته‌های پژوهش، بیانگر آن است که سهروردی در وصف ویژگی‌های عرفانی کیخسرو از شاهنامه فردوسی الگو گرفته است و تمام ویژگی‌های عرفانی کیخسرو، در اندیشه فردوسی و سهروردی با هم قابل تطبیق است.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، شاهنامه فردوسی، سهروردی، کیخسرو، فلسفه، ایران باستان.

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

کیخسرو در شاهنامه فردوسی^(۱)، به‌مثابه شخصیتی محبوب، دارای فره ایزدی و با ویژگی‌های قدسی، توصیف شده است. شهاب‌الدین سهروردی^(۲) نیز که به‌منزله زنده‌کننده حکمت ایران باستان از او یاد می‌شود، با دسترسی به منابع و آبخورهای فکری مشترک با فردوسی و همچنین با استفاده از خود شاهنامه فردوسی، به گونه‌ای ویژگی‌های عرفانی کیخسرو را وصف می‌کند که شباهت بین تفکر او و فردوسی در این زمینه به‌روشنی قابل مشاهده است؛ از جمله این ویژگی‌ها، عدل، خرد، داشتن فره ایزدی، سفر عرفانی و غیبت کیخسرو است. در شاهنامه فردوسی، کیخسرو به‌عنوان پادشاهی عادل، خردمند و دارای فره ایزدی معرفی شده است. سهروردی نیز با الگوگیری از فردوسی، تمام این ویژگی‌ها را در کتاب‌های خود درباره کیخسرو توصیف می‌کند.

گفتنی است که ایرانیان باستان، معتقد بودند که شاه از فره ایزدی برخوردار است (ر.ک: ارجمند، ۱۹۴۶: ۸۵-۹۱) و شاهی که از راه راستی دور شود و به رعیت ستم کند، فره ایزدی از او دور می‌شود (ر.ک: سودآور، ۱۳۸۳: ۹؛ فره‌وشی، ۱۳۵۴: ۸). تفکری که سهروردی مروج آن است در مورد کیومرث، فریدون و کیخسرو صدق می‌کند و نظریات او در این مورد، به‌طور کامل با تفکر ایرانیان باستان و فردوسی قابل تطبیق است. در نوشتار پیش رو سعی بر آن است تا ضمن شرح و بسط مطالب پیش گفته، ویژگی‌های عرفانی کیخسرو در اندیشه فردوسی و سهروردی تطبیق و بررسی شود.

۲-۱. ضرورت، اهمیت و هدف

پرداختن به ریشه و آبخور فکری متفکران و ادیبان، خود ضرورت است؛ زیرا باعث شناخت و درک عمیق از مسائل و موضوعات خواهد شد؛ همچنین، شیوه انتقال دست‌آوردهای فکری و فلسفی بشر در طول تاریخ نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. ضمن اینکه تطبیق دیدگاه و نوع نگرش متفکران، شاعران و فیلسوفان به تاریخ، حکمت و فرهنگ پیشینیان، باعث فهم بیشتر از تاریخ و آشنایی با طرز تفکر پیشینیان می‌شود؛ بنابراین، مقایسه آرای شیخ اشراق و فردوسی درباره شخصیت عرفانی کیخسرو و دیگر قهرمانان اسطوره‌ای تاریخ ایران، به شناخت مفاهیم کلیدی عرفان ایران اسلامی کمک خواهد کرد. هدف از پژوهش حاضر، بررسی چگونگی تأثیرپذیری سهروردی از تفکر فردوسی درباره کیخسرو است.

۳-۱. پرسش‌های پژوهش

- نقش سهروردی در پیوندبخشیدن بین حکمت دنیای باستان با عالم اسلامی چگونه بوده است؟
- آیا اندیشه‌های فردوسی در مورد شخصیت کیخسرو با اندیشه سهروردی، قابل تطبیق است؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

درباره شهاب‌الدین سهروردی و فردوسی به‌طور جداگانه، پژوهش‌های بسیاری انجام شده است؛ اما در راستای موضوع مورد بحث بررسی‌چندانی نشده است؛ از جمله آثاری که در این رابطه نگاشته شده است، کتاب رضی (۱۳۹۳) است. وی به بحث تطبیق نور و نورالانوار در حکمت اشراق و ایران باستان، ایزدشناسی تطبیقی در حکمت خسروانی و حکمت اشراق، تطبیق پیر و راز و رمز آن در حکمت مزدایی و حکمت اشراق و... پرداخته است؛ همچنین هانری کرین^۱ (۱۳۹۲) در کتاب *آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی*، فصلی را به سهروردی و تأثیرپذیری او از ایران باستان اختصاص داده است که در این قسمت به‌طور خیلی جزئی اشاره کرده است که سهروردی در احیای حکمت کهن ایران باستان نقش داشته است. وی معتقد است که بین هاله نور اوستایی با نور محمدی در سنت اسلامی تشابه قابل تأملی وجود دارد که نمی‌تواند بی‌علت باشد. بر این اساس، نتیجه می‌گیرد که سهروردی حکمت ایران باستان را با فلسفه اسلامی تطبیق کرده است.

کرین (۱۳۸۲ و ۱۳۸۴) توجه بیشتری به مقایسه اندیشه‌های سهروردی با حکمت ایران باستان کرده است. نوربخش (۱۳۹۱) به میراث ایران باستان در فلسفه اشراق، به‌ویژه در بحث قداست و احترام به نور و آتش، توجه داشته است؛ ولی در هیچ‌یک از منابع یادشده به تطبیق شخصیت کیخسرو در اندیشه فردوسی و سهروردی مقایسه نشده است.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی و براساس مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی نگاشته شده است. این مکتب، پس از جنگ جهانی دوم، با سخنرانی رنه ولک^۲ در دومین کنگره بین‌المللی ادبیات تطبیقی، که در سال ۱۹۵۸ در دانشگاه کارلینای شمالی برگزار شد، پا به عرصه پژوهش‌های ادبی نهاد. این مکتب، افزون بر مطالعه ارتباطات ادبی بین فرهنگ‌های مختلف، ادبیات تطبیقی را در ارتباط تنگاتنگ با سایر رشته‌های علوم انسانی و هنرهای زیبا، مانند تاریخ، فلسفه، ادیان، زبان‌شناسی، روان‌شناسی، پیکر‌تراشی، جامعه‌شناسی، نقاشی، سینما، موسیقی و سایر هنرها می‌بیند. از منظر این مکتب، ادبیات تطبیقی، فلسفه و نظریه جدیدی در مطالعات ادبی است. بدین معنا که ادبیات، پدیده‌های جهانی و کلیتی است که اجزای آن، یعنی ادبیات‌های ملی، از وحدتی اندام‌وار و انسجامی یگانه برخوردارند. رنه ولک درباره ادبیات تطبیقی می‌نویسد: ادبیات تطبیقی، بی‌توجه به موانع سیاسی، نژادی و زبانی، ادبیات را بررسی می‌کند و غیر ممکن است که بتوان آن را

1. H. Corbin

2. R. Velk

در یک روش محصور کرد؛ همچنین، نمی توان ادبیات را در تاریخ ادبیات محدود کرد (ر.ک: مگی، ۱۹۸۷: ۱۹۶).

با ورود مکتب آمریکایی به عرصه ادبیات تطبیقی، زمینه های پژوهشی، گستردگی بیشتری یافت و مطالعه آن شباهت ها و تفاوت های ادبی و فرهنگی، مقایسه ادبیات با هنرهای مختلف و معارف انسانی و... را دربر می گرفت (ر.ک: زینی وند، ۱۳۹۱: ۹۹). ادبیات تطبیقی، در واقع، روشی برای دستیابی به رویکردهای جدید ادبی است، روشی که روابط بین ادبیات و سایر شاخه های علوم انسانی و هنرهای زیبا را دربر می گیرد (ر.ک: انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۱۴). بدین ترتیب، پژوهش حاضر، با تکیه بر روش پیش گفته، به دنبال یافتن شباهت ها و تطبیق شخصیت کیخسرو در شاهنامه فردوسی و اندیشه سهروردی است؛ از این رو، نوشتار پیش رو، به نوعی بررسی رابطه بین ادبیات و فلسفه نیز به شمار می آید.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. نقش سهروردی در پیوندبخشیدن حکمت دنیای باستان و عالم اسلامی

پژوهشگران فلسفه، گاه، تاریخ علم فلسفه را از یونان آغاز می کنند، این در حالی است که بنا بر شواهد تاریخی، می توان مشرق زمین را نیز به مثابه یکی از خاستگاه های فلسفه به شمار آورد. ویل دورانت^۱، در این مورد این گونه می نویسد: «این مایه ریشخند هندیان و چینیان است که دسته اول خود را مخترع فلسفه و دسته دوم خود را کامل کننده آن می دانند؛ ولی احتمال دارد که ما و ایشان، همه در اشتباه باشیم، چه، در میان آثاری که از مصر برجای مانده، قطعاتی است که فلسفه اخلاق را، ولو به طور عرضی و بدون نظم هم که باشد، مورد بحث قرار می دهد. حکمت مصری، ضرب المثل مردم یونان بود که خود را نسبت به این نژاد قدیمی کودکی بیش نمی شمردند.» (۱۳۷۸: ۱۶۷)؛ همچنین، سهروردی معتقد است که جهان، هیچ گاه از فلسفه و حکمت خالی نبوده است (سهروردی، ۱۳۶۱: ۱۳).

شواهد تاریخی، مدارکی از تقدّم و تبخّر ایرانیان در فلسفه و هیئت و ریاضی و علوم به دست می دهد. به گونه ای که ارسطو، فلسفه و حکمت حکمای ایران را از حکمت و فلسفه مصر قدیمی تر می داند و بر حسب پژوهش های عمیق دانشمندان فن، سیر تکامل عرفان نزد حکمای یونان در آغاز از سرچشمه حکمت زرتشت آب خورده است و نوشته اند که فیثاغورث، حکیم یونانی، نزد دانشمندان ایرانی به ویژه شخصی به نام زرتشت درس خوانده است. انعکاس و پرتوی از این آموزه های عالی و حکمت زرتشت در اندیشه دیگر حکمای یونانی همچون افلاطون (۴۲۷-۴۴۷ ق.م)، ارسطو و رواقیون مشهود خاطر

پژوهشگران شده است و پاره‌ای عشق افلاطونی را زاده آیین مهرپرستی ایرانیان دانسته‌اند (ر.ک: امام، ۱۳۵۳: ۳۰). سهروردی در *حکمة الاشراق* در اشاره به این موضوع می‌گوید: «با آنکه معلّم اول ارسطوطاليس در حکمت دارای مقامی بس ارجمند است، مع الوصف، نباید در ستایش او آن قدر راه افراط را بپیمایم که دو استاد او: زرتشت و افلاطون را کوچک نموده از قدر آنان بکاهیم.» (۱۳۷۲، ج ۲: ۱۱۱)

سهروردی به‌مثابه زنده‌کننده حکمت پارسیان، نقش بسیاری در تفسیر و پیوند حکمت تمدن‌های باستان با عالم اسلامی دارد؛ البته پیش از او نیز عارفان و حکیمان زیادی در این انتقال کوشیده بودند. سهروردی خود در *مطارحات*، بیان مهمی دارد که بینش تاریخی وی را به حکیمان و عارفان اسلامی پیش از خود به‌خوبی نشان می‌دهد. او سیر انتقال حکمت و نور طامس از حکمای یونان و حکیمان ایران باستان؛ مانند کیومرث، فریدون و کیخسرو را نشان داده و رسیدن خمیره آن به حکیمان و عارفان ایران اسلامی؛ مانند ذوالنون مصری، سهل تستری، بایزید بسطامی، منصور حلاج و ابوالحسن خرقانی را بررسی کرده است (ر.ک: سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۳: ۱۲۳؛ یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۱۲۴-۱۲۵؛ گربن، ۱۳۸۴: ۵۸).

شیخ اشراق خود را همچون نقطه کانونی می‌دانسته است که دو میراث حکمتی که از شاخه واحد نخستین پیدا شده بود، دوباره در آن نقطه به هم رسیده و یکی شده است. اندیشه وی آن بود که حکمت زرتشت و افلاطون را با یکدیگر ترکیب کند (ر.ک: نصر، ۱۳۸۴: ۵).

شایگان معتقد است که جان‌مایه حکمت خسروانیون، از راه سه استاد و پیشوای صوفیان؛ یعنی: «بایزید بسطامی، منصور حلاج و ابوالحسن خرقانی، به خود سهروردی می‌رسد.» (۱۳۹۲: ۲۰۹). یکی از مفهوم‌های اشراقی بودن سهروردی، این است که او حامل خمیره ازل حکت اشراقی است. سهروردی این شرق اشراقی را به صورت هاله افتخار، یا همان خورنه شاهانه‌ای که در گذشته گرد سر شاهان حکیم در ایران باستان می‌درخشید، در روان ایران کشف می‌کند (ر.ک: همان: ۲۱۰). ابراهیمی دینانی نیز معتقد است که شرق در اندیشه سهروردی، معنوی و مهد تفکر فلسفی است (۱۳۸۹، ج ۲: ۶۶؛ همان، ۱۳۷۹: ۱۶).

درواقع آنچه سهروردی از آن دفاع می‌کند، اصلی قومی نیست؛ بلکه، نوعی اصل و نسب قدسی است. سهروردی خود در این باره در کتاب *کلمة التصوف* می‌نویسد: «در پارسیان گروهی بوده‌اند که به حق رهنمون بودند و بدان عدل می‌ورزیدند، فرزنانگانی فاضل و ناماننده به مجوس. ما حکمت نوری شریف آنان را ذوق افلاطون و حکمای پیش از او بدان گواه است در کتاب موسوم به *حکمة الاشراق* زنده کرده‌ایم.» (شایگان، ۱۳۹۲: ۲۱۰، نقل از کتاب *کلمة التصوف*).

به‌باور سهروردی، پیامبر و قهرمانان ایران باستان، همه در یک سرنوشت سهیم بوده‌اند؛ سرنوشتی که

تاریخ قدسی «اهل کتاب» بیانگر آن است. نقشی که سهروردی به‌مثابه میانجی میان اسلام و حکمت کهن ایران زرتشتی بازی کرده، درواقع همان نقشی است که سلمان پارسی میان جماعت ایرانی و اهل‌بیت پیامبر (ص) بازی کرده است؛ البته سهروردی از این نیز فراتر می‌رود و تأویل را درباب چهره‌های قدسی حماسه‌های پهلوانی ایران به کار می‌گیرد. بدین سان چهره‌های قهرمانان شاهنامه فردوسی نیز به‌نوبه خود در قلمرو نمود کتاب مقدس داخل می‌شوند (ر.ک: همان: ۲۱۱).

به همین سبب است که ابراهیمی دینانی، تفکر فلسفی سهروردی را مقابل دین نمی‌داند و نقش قرآن را در اندیشه‌های وی بسیار مهم دانسته و معتقد است که اسلام سهروردی، منافاتی با باورهای ایرانی ندارد (ر.ک: ۱۳۷۷: ۲۶۵؛ همان، ۱۳۹۵: ۱۴۵). به‌نظر وی، توحید، دراصل ایرانی است و در معارف اسلامی به‌اوج رسید (ر.ک: همان، ۱۳۹۵: ۱۴۴). او نتیجه می‌گیرد که قرآن و حکمت خسروانی، اساس اندیشه سهروردی است و اصطلاح «نور الأنوار» نیز مبین انس وی با قرآن و فرهنگ ایران باستان است (ر.ک: همان، ۱۳۹۵: ۱۷۲ و ۱۴۵؛ همان، ۱۳۸۹، ج ۳: ۶۶).

چنان‌که اشاره شد، یکی از منابع مهم فلسفه اشراق سهروردی، حکمت فارسی یا حکمت پهلوی و ایرانی است. اگر تأکید حکیمان یونانی بر روش شهودی و بحث از مثل، موجب جلب توجه شیخ اشراق شده و وی را تحریک کرده است تا از حکیمانی چون افلاطون، سقراط، فیثاغورس و هرمس بهره‌گیرد، آنچه در حکمت فارسی نظر شیخ اشراق را به‌خود جلب کرده، افزون بر روش شهودی، توجه و تأکید حکیمان فارس بر نظام نور و ظلمت و بحث از فرشتگان و ارباب انواع بوده است. در حکمت فارسی، مسئله خیر و شر، اهورامزدا و اهریمن و به تعبیر دیگر، مسئله نور و ظلمت، جدی است. اهمیت حقیقت نور در حکمت فارسی تا جایی پیش رفته است که جلوه‌های مادی آن همچون خورشید و آتش که در زبان حکمای فارس «هورخش» و «آذر» نامیده می‌شوند نیز مورد توجه و تکریم قرار گرفته می‌شدند (ر.ک: یزدان‌پناه، ۱۳۸۹: ۱۱۶).

بر این اساس است که ابراهیمی دینانی، اتصال سهروردی را به ایران باستان، معنوی می‌داند و می‌گوید سهروردی با توجه به نور، حکمت ایران باستان را احیا کرد (۱۳۸۹، ج ۳: ۱۳۳). به‌باور او حتی عقلی که سهروردی از آن سخن می‌گوید، ریشه در ایران باستان دارد (همان، ۱۳۹۵: ۱۴۴). کرین نیز این اتصال و انتقال از حکیمی به حکیم دیگر را تأیید و آن را معنوی می‌داند (ر.ک: ۱۳۸۴: ۵۹-۶۰).

درمجموع، سهروردی با استناد به منابع کهن و حکیمان و عارفان آگاه به حکمت ایران باستان، آثار خود را با تلفیق عقاید اسلامی و حکمت یونان باستان خلق کرد. آثار سهروردی که بدین سان به‌وجود آمدند؛ در

سایه پوشش و رمز توانستند دوام بیاورند و انتقال یابند و به همین دلیل است که بعدها دیده می شود که ملاصدرا به او در مقام «شیخ تداوم دهنده راه مشرقیون و احیا کننده آثار کهن حکماء الفرس» در زمینه موضوعات نور و ظلمت، درود می فرستد (ر.ک: کرین، ۱۳۸۴: ۶۲).

سهروردی، خود به احیا گردیدن حکمت باستان معترف است و می نویسد: «ما امر معرفت و شناخت حقیقت اصلی را به کتابمان با نام *حکمة الاشراق* وانهادیم و در آن، حکمت باستان را احیا کردیم، حکمتی که امامان (فلاسفه) هند، ایران، بابل، مصر و یونانیان باستان تا به روزگار افلاطون، همواره آن را محور اصلی دانش خود قرار دادند؛ حکمتی که آنان از رهگذر آن حکمت خاص خود را پدید آوردند و خمیره ازلای معرفت است.» (کرین، ۱۳۸۴: ۶۳)

بر این اساس، می توان گفت، همچنان که فردوسی جهات پهلوانی و مبارزه و زور آزمایی اجداد و نیاکان خود را آگاهانه زنده کرد، شیخ اشراق نیز با زمینه های قبلی و با توجه به اوضاع محیط و افکار بزرگان پیش از خود و احساسات وطن پرستی و مطالعات بسیار و سیر و سیاحت، در برابر تمدن کهن و قدیمی اجداد خود قرار می گیرد و ناچار به فکر احیای میراث گذشته خود می افتد و در صدد زنده کردن فلسفه ایرانی برمی آید (ر.ک: مقدمه *حکمة الاشراق*، ۱۳۶۱: ۳۰) و موفق هم می شود. در واقع، سهروردی «یک هدف بیش ندارد: زنده کردن حکمت الهی ایران باستان در ایران اسلامی به هر قیمتی که شده، یعنی برگرداندن مغان یونانی مشرب، به سرزمین مادریشان.» (شایگان، ۱۳۹۲: ۲۰۶)

با تمام این تفسیرها، روشن است که سهروردی برای ساخت و پدیدار کردن حکمت اشراق خود از منابعی دست اول استفاده کرده و از آن میان، عناصری را استخراج کرده که ترکیب آن ها باعث پیدایش حکمتی نو، موسوم به «حکمت اشراق» شده است. نقل قول های طولانی پراکنده در آثار سهروردی نشان از آن دارد که وی با متن های کهن ایرانی در باب فرشتگان زرتشتی، تقسیم جهان به جهان مینوی و مادی، بحث خورنه یا فرّه ایزدی و مسائل دیگر، آشنایی های دست اول داشته است (ر.ک: شایگان، ۱۳۹۲: ۲۲۲)؛ اما نباید این گونه پنداشت که او فقط برگرفته ها را تدوین و تنظیم یا گردآوری کرده، بلکه او خود با قدرت خلاقه خود، ابداعات بسیاری را آورده و از آنچه پیش از او بوده، برای تثبیت و تأیید آنچه می اندیشیده استفاده کرده است (ر.ک: محمدی و ایقانی، ۱۳۸۵: ۳۴۴؛ نصر، ۱۳۸۴: ۶۴).

بی شک *شاهنامه* فردوسی نیز یکی از منابع اصلی سهروردی بوده است؛ زیرا او با اشاره به پادشاهان اساطیری فرهمند، به گونه ای آن ها را توصیف می کند که با اشعار فردوسی قابل تطبیق است؛ از جمله پادشاهان اساطیری که سهروردی از آن ها یاد می کند: کیومرث، فریدون و کیخسرو است. در ادامه، با تطبیق

مختصری از شخصیت کیومرث و فریدون در شاهنامه با شخصیت کیومرث و فریدون در اندیشه سهروردی به تطبیق خصال عارفانه کیخسرو در اندیشه این دو حکیم پرداخته خواهد شد.

۲-۲. بررسی تطبیقی شخصیت کیخسرو در اندیشه فردوسی و سهروردی

کیخسرو فرزند سیاوش و نوه پسر کیکاووس است. مادرش فرنگیس دختر افراسیاب است، کسی که ناجوانمردانه دستور می‌دهد تا سر سیاوش را از بدن جدا کنند. وقتی سیاوش به دنیا می‌آید آثار بزرگی و شاهی در چهره او هویدا است. در هفت سالگی، هنرهای جنگ را فرامی‌گیرد. پس از آنکه بزرگان وی را بر تخت پادشاهی می‌رسانند، او به مبارکی پادشاهی می‌کند و به آباد کردن ویرانی‌ها و شاد کردن دل مردم و گسترش عدل و داد می‌پردازد:

چو تاج بزرگی به سر بر نهاد	از او شاد شد تاج و او نیز شاد
به هر جای ویرانی آباد کرد	دل غمگنان از غم آزاد کرد
از ابر بهاران بیارید نم	ز روی زمین زنگ بزود و غم
زمین چون بهستی شد آراسته	ز داد و ز بخشش پر از خواسته
جهان شد پر از خوبی و ایمنی	ز بد بسته شد، دست اهریمنی

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۷۵۵)

کیخسرو، یکی از دوست‌داشتی‌ترین و مهم‌ترین شخصیت‌های شاهنامه است. پادشاهی عادل، مردم‌دوست، خداپرست، حکیم و خردمند، موفق و پیروز و سرانجام رستگار است. چهره‌ای که فردوسی از کیخسرو ترسیم می‌کند، چهره‌ای مثبت و معنوی و روحانی است (ر.ک: همان: ۷۵۰-۷۶۰). برای نمونه، آنجاکه کیخسرو پادشاهی را به لهراسب می‌دهد، با دادن پندهای زیر عدالت، خردمندی و معنویت را به او توصیه می‌کند:

سپر دم به تو پادشاهی و گنج	از آن پس که دیدم بسی درد و رنج
مگردان زبان زین سپس جز به داد	که از داد باشی تو پیروز و شاد
مکن دیو را آشنا با روان	چو خواهی که بخت بماند جوان
خردمند باش و ییازار باش	همیشه زبان را نگهدار باش
به ایرانیان گفت کز تخت اوی	بباشید شادان و از بخت اوی

(همان: ۷۶۰)

همچنین در جای دیگر شاهنامه این‌گونه ایرانیان را اندرز می‌دهد:

به آواز گفت آن زمان شهریار	که ای نامداران به روزگار
هر آن کس که دارید رای و خرد	بدانید کاین نیک و بد بگذرد
همه رفتی ایم و گیتی سپنج	چرا باید این درد و اندوه و رنج ...
بترسید یک سر ز یزدان پاک	مباشید شاد اندرین تیره خاک
که این روز بر ما همی بگذرد	زمانه دم ما همی بشمرد
ز هوشنگ و جمشید و کاوس شاه	که بودند با تخت و فر و کلاه
جُز از نام ازیشان به گیتی نماند	کسی نامه رفتگان برنخواند

(همان: ۷۵۶-۷۵۷)

در جای جای شاهنامه، هر جا از کیخسرو نامی هست، از داد و خرد و یزدان پرستی و معنویت او نیز سخن رفته است. همین معنویت و روحانیت و خردمندی است که توجّه شیخ اشراق را به او جلب کرده تا آنجا که سهروردی در فلسفه سیاسی خود، صفات و خصوصیات این پادشاه کیانی را به منزله الگویی برای همه شاهان در نظر می گیرد. به ویژه عاقبت کار کیخسرو و تجربه ای که موجب می شود تا وی از همه چیز دل بر کند و به خدا روی آورد از لحاظ معنوی و دینی مهم ترین جنبه از زندگی و شخصیت اوست (ر.ک: پورجوادی، ۱۳۹۲: ۶۳).

نام کیخسرو چندین بار در یشت ها و دینکرد و مینوی خرد ذکر شده و از مجموع آن ها برمی آید که پادشاهی است پیامبر گونه و مردی است با فرهنگ و رای و خرد و بهره مند از فرآیندی و تأیید الهی و شکوه و جلال روحانی (ر.ک: موحّد، ۱۳۷۴: ۱۵۹؛ صفا، ۱۳۶۹: ۵۱۸؛ کریستین سن، ۲۵۳۵: ۱۳۳-۱۳۶).

سهروردی در بسیاری از آثار خود به کیخسرو اشاره کرده و در تمام این موارد از کیخسرو نه فقط به مثابه شاهی عادل و پیرومند؛ بلکه به منزله حکیم اشراقی و در واقع نماینده بارز حکمت معنوی ایران باستان یاد کرده است (ر.ک: پورجوادی، ۱۳۹۲: ۷۱). از این نظر، سهروردی به طور کامل تحت تأثیر فردوسی بوده است؛ زیرا فردوسی نیز همه کمالات پادشاه مؤمن و موحد را در کیخسرو می بیند. «او هم دارای هنر است، هم نژادش اصیل است و هم صاحب گوهر است، یعنی فرّ کیانی، و علاوه بر این ها خردمند است. با داشتن این چهار چیز، کیخسرو برای فردوسی صرفاً یک شاه معمولی نیست؛ بلکه یک انسان کامل است. مجموعه این کمالات، به خصوص فرّ کیانی و خردمندی و حکمت است که شیخ اشراق را شیفته کیخسرو کرده است.» (همان)

در شاهنامه، تجربه روحی کیخسرو، تجربه عارفان و صوفیانی است که در ابتدا همه چیز به کام ایشان بوده و

ناگهان از خواب غفلت بیدار شده و به همه چیز پشت کرده و به خدا روی آورده‌اند. یکی از خصوصیات این تجربه روحی و دینی که در عرفان از آن به «توبه» تعبیر می‌کنند، احساس گناه است که به شخص دست می‌دهد و در پیشگاه خدا احساس شرمندگی می‌کند و از او آمرزش و بخشایش می‌طلبد (ر.ک: همان: ۶۸). این احساس را فردوسی این‌گونه بیان می‌کند:

کنون پنج هفته است تا من به پای همی‌خواهم از داور رهنمای
که بخشد گذشته گناه مرا درخشان کند تیره گناه مرا

(۱۳۸۵: ۷۶۰)

در مجموع، سهروردی همانند فردوسی، کیخسرو را از جمله فرزنانگانی می‌داند که «معتقد به تصفیۀ باطن و تهذیب نفس و تفسیر جهان هستی بر مبنای قاعده نور و ظلمت بوده‌اند.» (موحد، ۱۳۷۴: ۱۲۴) در الواح عمادی سهروردی، درباره رتبه معنوی کیخسرو، چنین آمده است:

«و دوم از ذریت او (فریدون) ملک ظافر کیخسرو مبارک بود که تقدس و عبودیت را برپای داشت، از قدس صاحب سخن شد و غیب با او سخن گفت و نفس او به عالم اعلی عروج کرد و متنقش گشت به حکمت حق تعالی و انوار حق تعالی او را پیدا شد و پیش او باز آمد و معنی کیان خرّه دریافت و آن روشنی‌ای است که در نفس قاهر پدید آید که به سبب آن گردن‌ها او را خاضع شوند... و چون ملک فاضل النفس در عالم سنت‌ها را زنده گردانید و تعظیم انوار حق کرد و حکم کرد به تأیید حق تعالی بر جمله روی زمین، انوار مشاهده جلال حق تعالی بر او متولی گشت در مواقف شرف اعظم، بخواند او را منادی عشق و او لیک گفت و فرمان حاکم شوق رسید و او پیش بازرفت به فرمانبرداری.» (۱۳۷۲، ج ۳: ۱۸۶-۱۸۷).

درباره فرّه ایزدی یا به قول سهروردی «خرّه» باید گفت که در *شاهنامه* به کرات از آن سخن رفته است.

سهروردی نیز با تأثیر از *شاهنامه* و مکتب فلسفی ایران باستان، از فرّه ایزدی یا خرّه نام می‌برد و می‌نویسد: «نوری که معطی تأیید است که نفس و بدن بدو قوی و روشن گردد در لغت پارسیان خرّه گویند و آنچه ملوک را خاص باشد آن را کیان خرّه گویند.» (همان، ج ۲: ۵۰۲)

در اساطیر ایران، اعتقاد بر این بود که فرّه ایزدی، مختص افرادی خاص است؛ کسی که عادل باشد و از گناه پرهیز کند. هر کس که این نور ایزدی به او رسد، پیروز می‌شود. این فرّ، همان نور ایزدی است که موجب ترفیع مقام روحانی و پیروزمندی آدمی می‌شود و داده‌اهورامزداست که به دست آوردن آن سخت دشوار است؛ زیرا به دست آوردن و دارا شدنش، وارستگی، از خود گذشتگی، پاکیزگی اخلاقی و اندیشه و گفتار و کردار درست می‌خواهد (ر.ک: رضی، ۱۳۹۳: ۱۵۴؛ نوربخش، ۱۳۹۱: ۴). اگر پادشاهی خلاف موارد

پیش گفته عمل می کرد و ظلم و ناسپاسی پیشه می کرد و از راه عرفان و خداشناسی و خدمت به مردم منحرف می شد، فرّه ایزدی از او جدا می شد و آن پادشاه، نگون بخت (ر.ک: همان: ۱۵۶). چنان که به دلیل ناسپاسی و خودخواهی جمشید، فرّ ایزدی از او گسست و او شکوه و پادشاهی خود را از دست داد:

منی کرد آن شاه یزدان شناس	ز یزدان پیچید و شد ناسپاس
گران مایگان را ز لشکر بخواند	چه مایه سخن پیش ایشان براند
چنین گفت با سالخورده مهان	که جز خویشتن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید	چو من نامور تخت شاهی ندید
خور و خواب و آرامتان از من است	همان پوشش و کامتان از من است
بزرگی و دیهیم و شاهی مراست	که گوید که جز من کسی پادشاست...
گر ایدون که دانید که من کردم این	مرا خواند باید جهان آفرین
چو این گفته شد فرّ یزدان ازوی	گسست و جهان شد پر از گفت و گوی

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۴۵)

فردوسی در ادامه، بالحنی نصیحت گونه، اندرز می دهد که هر کس پادشاه شود، باید فروتنی اختیار کند و اگر همچون جمشید ناسپاسی اختیار کرد، فرّه پادشاهی از او جدا می شود و نگون بخت خواهد شد:

چه گفت آن سخنگوی با فرّ و هوش	چو خسرو شوی بندگی را بکوش
به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس	به دلش اندر آید ز هرسو هراس
به جمشید بر تیره گون گشت روز	همی کاست آن فرّ گیتی فروز
همی راند از دیده خون در کنار	همی کرد پوزش بر کردگار
همی کاست ازو فرّه ایزدی	بر آورده بر وی شکوه بدی

(همان: ۴۵)

عبدالرزاق کاشانی نیز به این موضوع اشاره می کند، اما بر این باور است که فرّه ایزدی در فریدون بود و از کیکاووس جدا شد و به کیخسرو رسید:

«وَهُوَ الَّذِي كَانَ يُسَمِّيهِ الْأَعَاجِمُ مِنْ قُدَمَاءِ الْفَرَسِ «خُورَه»، وَمَا يَخْتَصُّ بِالْمَلُوكِ «كِيَانَ خُورَه»، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ سَمَّوَهُ «فَرَّ»، فَقَالُوا: كَانَ فَرُّ الْمَلِكِ فِي أَفْرِيدُونَ وَذَهَبَ عَنِ كِيكاووسَ فَرُّ الْمَلِكِ، فَطَلَبُوا مِنْ لِهَ الْفَرُّ فَوَجَدُوا لِلْمَلِكِ الْمُبَارِكِ كِيخسروَ» (۱۹۶۸، ج ۱: ۱۳۹).

(ترجمه: نوری که معطی تأیید است که نفس و بدن بدو قوی و روشن گردد در لغت پارسیان خرّه گویند و آنچه ملوک را خاص باشد آن را کیان خرّه گویند و از جمله آن کسانی که بدین نور و تأیید رسیدند، ملک فریدون بود.

بعد از کیکاووس جدا شد و به کیخسرو رسید.)

چنان که آمد، از جمله مهم ترین شاخصه های فرّه ایزدی، این است که فرّه بر اثر اعمال نادرست یا ناسپاسی می تواند به طور کامل ازدست برود و مردم نیز از آن رو که پادشاه، فرّه ایزدی و حقّانیت حکومت خود را از دست داده و دیگر نماینده خدا به شمار نمی رود، حقّ بازخواست و شورش می یابند. در حکایت گسسته شدن فرّه از جمشید در شاهنامه و زامیادیشست، وی پس از ادّعی دروغ و سرکشی نسبت به پروردگار، از تأیید الهی و موهبت فرّه ایزدی بی بهره شد. با ازدست رفتن فرّه، جمشید نمایندگی خداوند و فرمانروایی خود را ازدست می دهد و ضحاک، بنابه روایت یشت ها بر وی و ایران مسلط شده، ظلم و ستم آغاز می شود و دوران شادی و بی مرگی پایان می پذیرد. اعمال نابخردانه کی کاوس نیز باعث می شود که فرّه او تیره شده و سرزمین ایران رو به ویرانی نهد. رستم، با خشم و ناراحتی فراوان، کاوس را به دلیل کارهای بدش به دور از شایستگی شاهی معرفی می کند (ر.ک: همان: ۱۹۵).

کیخسرو نیز از اینکه مبادا به دلیل ناسپاسی و گرایش به بدی و ناراستی، فرّه ایزدی از او جدا شود، بیمناک است:

به یزدان شوم یک زمان ناسپاس به روشن روان اندر آرم هراس
ز من بگسلد فرّه ایزدی گر آیم به کژی و راه بدی

(همان: ۷۶۰)

از نظر سهروردی نیز هر پادشاهی لیاقت بهره مندی از فرّه ایزدی یا به قول شیخ اشراق «کیان خرّه» را نداشت. پادشاهان خاصّی به این موهبت می رسیدند. کسانی که به درجات معنوی و روحانی رسیده باشند (ر.ک: پورجوادی، ۱۳۹۲: ۷۲). او درباره خصوصیت کسی که از این نور برخوردار می شود، می نویسد:

«و هر که حکمت بداند و بر سپاس و تقدیس نور الانوار مداومت نماید، چنان که گفتیم، او را خرّه کیانی بدهند و فرّ نورانی ببخشند و بارقی الهی او را کسوت هیبت و بها پوشاند و رئیس طبیعی شود عالم را و او را از عالم اعلی نصرت رسد و سخن او در عالم علوی مسموع باشد و خواب و الهام او به کمال رسد.» (۱۳۷۲، ج ۳: ۸۱)

سهروردی می گوید که کیخسرو پیش از زرتشت، نور فرّه ایزدی را تجربه کرده است:

«ووقع خلسه الملك الصّدیق کیخسرو المبارک إليها، فشاهاها.» (همان، ج ۲: ۱۵۷)

(ترجمه: خلسه پادشاه صدیق و مبارک کیخسرو بر آنها قرار گرفت و آنها را شهود نمود.)

اگر کیخسرو به این فر رسید، بدان سبب بود که با مراقبه، انزوا، تفکّر و پرهیز از هر آنچه بد و نکوهیده

است، خود را شایسته آن کرد (ر.ک: رضی، ۱۳۹۳: ۱۴۴). اگرچه کیخسرو نمونه بارز پادشاه حکیم است، اما در پرتو دانشی که در وجود او بوده، والاگهرترین نمونه عارفی است که کشف و شهود دارد (ر.ک: شایگان، ۱۳۹۲: ۳۱۷).

سهروردی در «الواح عمادی» آن دسته از بزرگان پارس؛ یعنی زرتشت، فریدون و کیخسرو را که به نور تأیید الهی رسیدند، از مجوس و ثنویه نمی داند:

«وینال نور الَّذی ناله قدماء الفرس من عظماء الملوک وما کانوا هم من المجوس والثنویة.» (۱۳۷۲، ج ۳: ۱۸۵) (ترجمه: نوری که قدمای ایران و پادشاهان بزرگ بدان دست یافته‌اند، و [باید دانست که] ایشان از [کافران] مجوس و دوگانه پرست نبوده‌اند.)

سهروردی در رساله لغت موران «فضایل قدسی» این قهرمان را چنین شرح می‌دهد:

«جام گیتی‌نمای کیخسرو را بود. هر چه خواستی در آنجا مطالعت کردی و بر کائنات مطلع می‌گشتی و بر مُغیبات واقف می‌شد. گویند آن را غلافی بود از ادیم بر شکلِ مخروطه ساخته، ده بند گشاده بر آنجا نهاده بود. وقتی که خواستی از مغیبات چیزی بیند آن غلاف را در خرطه انداختی. چون همه بندها گشوده بودی بدر نیامدی. چون همه بیستی در کارگاه خراط برآمدی، پس وقتی که آفتاب در استوا بودی، او آن جام را در برابر می‌داشت. چون ضوء تیر اکبر بر آن می‌آمد همه نقوش و سطور عالم در آنجا ظاهر می‌شد.» (شایگان، ۱۳۹۲: ۳۱۸)

جام، یکی از مظاهر فرّه کیانی یا خرّه کیانی کیخسرو است و از این روست که در ادبیات عرفانی ایران به‌عنوان دید جهانی، در برابر تنگ‌نظری و کوردلی زاهد به کار رفته است (ر.ک: شایگان، ۱۳۹۲: ۳۱۸). ویژگی و خصوصیتی که سهروردی برای کیخسرو برشمرده است، کم و بیش همان‌هایی است که فردوسی در شاهنامه ذکر کرده است که به برخی از آن‌ها اشاره شد. در شاهنامه یکی از کارهای نیکی که به کیخسرو نسبت داده شده، آباد کردن آتشکده‌ها و عبادتگاه‌ها است که سهروردی نیز به این مطلب اشاره کرده و وقتی او را «مبارک» می‌خواند و می‌گوید که «تقدّس و عبودیت را برپا داشت.» (پورجوادی، ۱۳۹۲: ۷۴)

شاه کیخسرو نمودار وجودی است که در عین حال، هم حکیم کامل و هم پادشاه عارف است: حکیم کاملی است که مقام حکمت خود را بی‌واسطه از خرد معنوی اقتباس کرده و پادشاه عارفی است که به شرف این منصب با احراز مقام حکمت مشرف شده و به زیور مکاری می‌که در عرف نوافلاطونی به نام «فضایل قدسی» خوانده می‌شد، آراسته آمده است. باید دانست که این یگانه موردی نیست که رموز تاریخ مقدّس ایرانیان قدیم با تمام معنی رموز آن‌ها، از طرف سهروردی دوباره مرسوم می‌شود؛ برای مثال رموزی

که سهروردی در رساله عقل سرخ از مرگ اسفندیار یاد می‌کند از این گونه است، ولی اجتماع حکیمی واجد ریاست خسروانی و پادشاهی صاحب نفس قدسی در یک شخص از این وجهه خاص خواننده (کیان‌خره در متن سهروردی) نتیجه می‌شود (ر.ک: کربن، ۱۳۸۲: ۳۸۴).

۲-۳. بررسی تطبیقی سفر عرفانی کیخسرو و غیبت او از نگاه فردوسی و سهروردی

کیخسرو در شاهنامه نماد انسان کاملی در اسطوره‌های ایران است. او با سفر عارفانه خود، از حد انسان فراتر رفته و به مثابه ابرانسان، شخصیتی پیامبرگونه پیدا می‌کند. بنا بر گفته فردوسی، کیخسرو پیش از اینکه تخت و تاج پادشاهی را به لهراسب بسپارد و عروج کند، او را نصیحت می‌کند که به تاج و تخت ننازد و راه راستی و داد را در پیش گیرد:

به لهراسب فرمود تا بازگشت	بدو گفت روز من اندر گذشت
تو رو تخت شاهی به آیین بدار	به گیتی جز از تخم نیکی مکار
هر آنکه که باشی تن آسان ز رنج	ننازی به تاج و ننازی به گنج
چنان دان که رفتت نزدیک شد	به یزدان تو را راه باریک شد
همه داد جوی و همه داد کن	ز گیتی تن مهتر آزاد کن

(۱۳۸۵: ۷۶۳)

سهروردی با آگاهی از اندیشه و رفتار عادلانه کیخسرو در شاهنامه، دلیل لطف خداوند نسبت به کیخسرو را زنده کردن سنت‌های شریف الهی (عدل، نیکی، ننازیدن به تاج و تخت) می‌داند:

«و چون ملک فاضل النفس در عالم سنت‌های شریف را زنده گردانید و تعظیم انوار حق کرد و حکم کرد به تأیید حق تعالی بر جمله روی زمین، انوار مشاهده جلال حق تعالی بر او متوالی گشت.» (۱۳۷۲، ج ۳: ۱۸۷)

ناپدید شدن و عروج کیخسرو، موضوعی است که سهروردی را سخت تحت تأثیر قرار داده و به شدت به شخصیت او علاقه‌مند کرده است. سهروردی، غیبت کیخسرو را از دیدگاهی اسلامی و با الفاظ صوفیانه و عرفانی زمان خود، مانند «لیک گفتن به ندای عشق» و «امثال فرمان محبت کردن» و «هجرت کردن به سوی حق تعالی» (ر.ک: پورجوادی، ۱۳۹۲: ۷۷) چنین بیان می‌کند:

«انوار مشاهده جلال حق تعالی بر او متوالی گشت در مواقف شرف اعظم، بخواند او را منادی عشق و او لیک گفت و فرمان حاکم شوق در رسید و او پیش باز رفت به فرمانبرداری و پدر او را بخواند و بشنید که او را می‌خواند، اجابت کرد و هجرت کرد به حق تعالی. ترک کرد ملک جمله معموره (یعنی همه سرزمین‌های معمور را) و حکم محبت روحانی را ممثل گشت به ترک خویشان و وطن و بیت (حکم

محبت روحانی را که از او خواسته بود تا ترک خویشان و وطن کند اطاعت کرد). روزگاری چنان ملکی ندید و به جز از او پادشاه یاد ندارد. و قوه الهی او را حرکت فرمود، بیرون آمد از دیار خویش، درود باد بر آن روز که مفارقت وطن کرد، روزی که به عالم علوی پیوست.» (۱۳۷۲، ج ۳: ۱۸۷-۱۸۸)

اینکه سهروردی پس از بیان ترک خویشان و دوستان و وطن و بیت از طرف کیخسرو می گوید: «روزگاری چنان ملکی ندید و به جز از او پادشاه یاد ندارد.» (همان)، نیز یادآور ابیات ذیل در شاهنامه است:

بدان نامداران چنین گفت گویو	که هرگز چنین نشنود گوش نیو
به مردی و بخشش به داد و هنر	به دیدار و بالا و فر و گهر
به رزم اندرون پیل بُد با سپاه	به بزم اندرون ماه بُد با کلاه

(۱۳۸۵: ۷۶۳)

درواقع، کیخسرو جذب یک نیایش و شیفتگی درونی طولانی شد و به سوی عالم اعلی عروج نمود: «ملک ظافر، کیخسرو مبارک اقامه تقدیس و عبودیت کرد. آنگاه حکمت اب‌القدس بدو فرارسید و با او سخن از غیب گفت و او خود، متنقش از رحمت الهی، به سوی عالم اعلی عروج نمود و انوار الهی بدو مواجهه پیدا کرد، و بدین انوار معنایی را که به نام کیان خرّه خوانده شده است، دریافت و آن القای قاهری است در نفس که بدان مردم سر به خشوع و اطاعت فرومی آورند.» (کرین، ۱۳۸۴: ۸۶)

آن گونه که از محتوای شاهنامه پیداست، کیخسرو به سبب انقلابی روحی و معنوی از پادشاهی و این دنیا دست می کشد و از ترس گم کردن فرّه ایزدی، به راز و نیاز با خدا می پردازد تا خدا او را در جای نیکان خود جای دهد و از این دنیا ببرد تا نفس نیکی و پاکی باقی بماند. «منطق اصلی حماسه این است که شادی و دولت دراز، تباهی زاست و عمل نمادین کیخسرو، نشان این است که با استقرار قدرت و رفع بدی، نیکی را باید پاس داشت و حفاظت کرد. اگرچه در این راه از گذاشتن پادشاهی هم گریز نباشد؛ زیرا اصل پادشاهی نیز تنها در سایه حفاظت نیکی محترم است.» (مختاری، ۱۳۷۹: ۳۲۰)

در نوشته‌های عرفانی شیخ اشراق، کیخسرو، کنایه از جان علوی انسانی است که راه تجرید پیش می گیرد و خود را از ظلمات رها می سازد، یا سالکی که دنیا را رها کرده و به اوج قلّه وصال می رسد و به عالم نور می پیوندد و از رجال الغیب می شود. از اینجاست که پژوهشگران فلسفه سهروردی از کار او در احیای حکمت نوری ایران قدیم به «گذر از حماسه پهلوانی و ملی به حماسه عرفانی» تعبیر کرده و گفته اند: «با شیخ اشراق، تداوم تاریخ ایران نه به صورت حماسه پهلوانی که همچون حماسه‌ای عرفانی فهمیده شده است،»

(شایگان، ۱۳۹۲: ۲۱۱؛ موحد، ۱۳۷۴: ۱۵۹)

ابراهیمی دینانی معتقد است که سهروردی جمع اشراق و عرفان کرده و چون رویکرد اشراقی داشت، سلوک عقلی را برای دستیابی به هدف، پیراسته کرد تا کار خود را با استدلال آغاز کند؛ زیرا عقل و عشق در اندیشه او از هم جدا نیست (ر.ک: ۱۳۹۳، ج ۲: ۵۳۵؛ همان، ۱۳۹۴: ۶۱).

بدین ترتیب، از نظر سهروردی، کیخسرو نمونه بارز وجودی است که در آن واحد از راه «خویشتن‌داری» آسمانی خویش هم حکیم کامل برخوردار از حکمت است و هم اینکه این گزینش او را پادشاه عرفانی عالم نشان می‌دهد که در حد نهایت از فضایل آسمانی برخوردار است؛ بنابراین، سهروردی با دادن معنای باطنی کامل به قهرمانان حماسی شاهنامه، آن‌ها را به صحنه عرفانی وارد کرده است (ر.ک: کربن، ۱۳۸۴: ۸۷).

با این اوصاف، رسالت معنوی سهروردی این بود که میان سنت ابراهیمی که ایران از راه اسلام آن را شناخت و سنت زرتشتی که میراث این کشور از سرآغازهای دور و به یادماندنی تاریخش بود، پیوندی برقرار کند و هر دو را از آن خویش کند. با سهروردی که «حکمت اشراقی پارسیان باستان را در ایران اسلامی احیا کرد، به جایی می‌رسیم که در آن حماسه پهلوانی جوانمردی کهن ایران، به حماسه عرفانی سالک راه خدا در تصوف ایرانی تبدیل می‌شود.» (شایگان، ۱۳۹۲: ۳۱۲). او با پیوند زدن میان فکرت عرفانی بازگشت و کرد و کار قهرمانان جهان‌بین پارس باستان، جوانمردان اسلام را به نوامیس اخلاقی مشترک در هر گونه اندیشه جوانمردی برمی‌گرداند، و شاهنامه فردوسی را، درست مانند تأویل تورات یا قرآن، با دید باطن تأویل می‌کند. بدین سان، شاهنامه نیز، همراه با کرد و کار پهلوانان ایران باستان، جزوی از نمود «کتاب مقدس» می‌شود، همچنان که منزلت جوانمرد نیز منزلت همان ناموسی است که هر سالکی در طلب جان خویش بدان نظر دارد؛ به عبارت دیگر، سهروردی توانست در پرتو راهی که تأویل کتاب مقدس در اسلام به روی او گشود، حکمت ایران باستان را در بافت مجموعه متون مقدس بشری استادانه جا دهد (همان: ۳۱۳-۳۱۴).

۳. نتیجه‌گیری

ایرانیان در طول تاریخ با فلسفه، عرفان و حکمت آشنا بوده‌اند. نتایج پژوهش نشان داد که فلسفه و حکمت ایرانیان باستان در اندیشه فردوسی و سهروردی بازتاب یافته است. سهروردی با دسترسی به شاهنامه فردوسی و دیگر منابع مشترکی که فردوسی نیز از آنان بهره جسته است، زنده‌کننده فلسفه و حکمت ایرانیان است. وی توانست با مطالعه دقیق منابع فلسفی ایرانی، یونانی و اسلامی پیوند قابل تأملی بین هر سه مکتب فلسفی ایجاد کند. سهروردی با بهره‌گیری از شاهنامه به قهرمانان اساطیری ایران، مانند کیومرث، فریدون و کیخسرو، چهره‌ای قدسی و روحانی بخشیده است. در این میان، کیخسرو به مثابه انسانی کامل و قدسی در اندیشه فردوسی و سهروردی از جایگاه ویژه‌ای

برخوردار است.

- فردوسی و سهروردی هر دو از کیخسرو با شکوه و احترام یاد می‌کنند، هر دو از خردمندی، عدل، فره‌مندی او به نیکی سخن می‌گویند. در برخی موارد از جمله در بحث فرّه ایزدی و دادگری، سهروردی به گونه‌ای کیخسرو را توصیف می‌کند که به نظر می‌رسد، شعر فردوسی را به نثر برگردانده است.

- در شاهنامه فردوسی، فرّه ایزدی به کسی می‌رسد که عادل، نیک‌رفتار و نمونه کامل انسان روحانی باشد، و گرنه در اثر اعمال خلاف و ناسپاسی، فرّه ایزدی از او جدا می‌شود. همین مضمون را سهروردی نیز بیان می‌کند. سهروردی می‌گوید هر کس حکمت بداند و تقدیس خدا کند این فرّه را به او می‌دهند.

- در جای جای شاهنامه از روحانیت و معنویت کیخسرو سخن به میان آمده است. سهروردی نیز به دلیل همین معنویت و روحانیت است که به کیخسرو توجه ویژه‌ای کرده است. سهروردی و فردوسی هر دو از سفر عرفانی و عروج کیخسرو سخن به میان می‌آورند که گفتار آنان در این زمینه نیز با هم قابل تطبیق است. همچنان که در شاهنامه یاران و دوستان کیخسرو پس از غیبت او می‌گویند کسی در مردی و هنر و بخشش و داد مانند او نیست؛ سهروردی نیز در حکمه الاشراق می‌گوید: روزگار کسی مانند او ندیده است.

۴. پی‌نوشت‌ها

(۱) فردوسی به‌عنوان زنده‌کننده فرهنگ، زبان و هویت ایرانیان نقش زیادی در انتقال آداب و سنن ایرانیان باستان به عالم اسلامی داشت. او که از دهقانان با فرهنگ توس بود، توانست با نیروی عشق اثری خلق کند که با گذشت نزدیک به هزار سال همچنان کاربرد خود را از دست نداده و روزه‌روز بر ارزش و اعتبار آن افزوده می‌شود.

(۲) ابوالفتح شهاب‌الدین محمد بن یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی با لقب «خالق البرایا» و «المؤید بالملکوت» و معروف به «شیخ اشراق» یا «شیخ شهید (مقتول)» در حدود سال ۵۵۰ ق در سهرورد زنجان به دنیا آمد و در سال ۵۸۷ ق در قلعه حلب شهید شد. دوران کودکی و آغاز تحصیلات خود را در سهرورد و سپس در مراغه و اصفهان ادامه داد و نزد استادانی همچون ظهیر پاریسی و شیخ مجدالدین جیلی حکمت، فلسفه و فقه خواند. شیخ شهاب‌الدین سهروردی چهره برجسته‌ای در حکمت، فلسفه و عرفان در فرهنگ ایران است که عامل انتقال حکمت ایران باستان به دنیای اسلامی به‌شمار می‌آید.

منابع

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۷). نیایش فیلسوف. مشهد: دانشگاه علوم رضوی اسلامی.
- (۱۳۷۹). شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی. تهران: حکمت.
- (۱۳۸۹). ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام. تهران: طرح نو.
- (۱۳۹۳). قواعد کلی در فلسفه اسلامی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- (۱۳۹۴). پرتو خرد. تهران: هرمس.
- (۱۳۹۵). سرشت و سرنوشت: گفتگو با دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی. به‌اهتمام کریم

فیضی. تهران: اطلاعات.

امام، سید محمد کاظم (۱۳۵۳). فلسفه در ایران باستان و مبانی حکمة الاشراق و افکار و آثار و تاریخچه زندگانی سهروردی. اهواز: سلسله انتشارات بنیاد نیکو کاری نورانی.

انوشیروانی، علی رضا (۱۳۸۹). ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران. ادبیات تطبیقی، ۱/۱ (۱)، ۶-۳۸.

پورجوادی، نصرالله (۱۳۹۲). اشراق و عرفان. تهران: سخن.

دورانت، ویل (۱۳۷۸). تاریخ تمدن. ترجمه احمد آرام؛ ع. پاشائی و امیرحسین آریان پور. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

رضی، هاشم (۱۳۹۳). حکمت خسروانی، سیر تطبیقی فلسفه و حکمت و عرفان در ایران باستان از زرتشت تا سهروردی و استمرار آن تا امروز. تهران: بهجت.

زینی‌وند، تورج (۱۳۹۱). فقدان روش پژوهش در مطالعات تطبیقی ادبیات عربی و فارسی. ادبیات تطبیقی، ۲ (۶)، ۶-۹۴-۱۱۴.

سودآور، ابوالعلاء (۱۳۸۳). فره ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان. هوستون ایالت متحده آمریکا: نشر میرک.

سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۶۱). حکمت اشراق. شرح و ترجمه سید جعفر سجادی. تهران: دانشگاه تهران.

----- (۱۳۷۲). مجموعه مصنفات شیخ اشراق. جلد ۱ تا ۳. مقدمه هانری کوربن. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

شایگان، داریوش (۱۳۹۲). هانری کربن: آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی. ترجمه باقر پرهام. تهران: نشر فرزانه روز. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹). حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۵). شاهنامه فردوسی. بر اساس نسخه ژول مل. به کوشش عبدالله اکبریان راد. تهران: الهام.

فروهوشی، بهرام (۱۳۵۴). کارنامه اردشیر بابکان. ترجمه و واژه‌نویسی. تهران: دانشگاه تهران.

کاشانی، عبدالرزاق (۱۹۶۸). تفسیر القرآن الکریم. بیروت: بی‌نا.

گربن، هانری (۱۳۸۴). روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان (بن‌مایه‌های زرتشتی در فلسفه سهروردی). ترجمه عبدالمحمد روح‌بخشان. تهران: اساطیر.

----- (۱۳۸۲). روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان. مجموعه مقالات نامه سهروردی. ترجمه سیداحمد

فردید و عبدالحمید گلشن. به کوشش علی اصغر محمدخانی، حسن سیدعرب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد

اسلامی.

کریستن سن، آرتور (۲۵۳۵). کیانیان. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: بنگاه نشر و ترجمه.

مگّی، الطاهر أحمد (۱۹۸۷). الأدب المقارن، أصوله، تطوره و مناهجه. القاهرة: دار المعارف.

موحد، صمد (۱۳۷۴). سرچشمه‌های حکمت اشراق. تهران: فراروان.

نصر، سیدحسین (۱۳۸۴). سه حکیم مسلمان. ترجمه احمد آرام. تهران: علمی و فرهنگی.

نوربخش، سیما سادات (۱۳۹۱). نور در حکمت سهروردی. تهران: هرمس.
یزدان پناه، یدالله (۱۳۹۰). حکمت اشراق (۱): گزارش، شرح و سنجش دستگاه فلسفی شیخ شهاب‌الدین سهروردی.
تحقیق و نگارش مهدی علی‌پور. تهران: سمت.

Reference

Arjomand, Said Amir, (1946). *The shadow of gad on earth and hidden Imam*. (Chicago, The University of Chicago Press.



بحوث في الأدب المقارن (الأدبين العربي والفارسي)
جامعة رازي، السنة العاشرة، العدد ١ (٣٧)، ربيع ١٤٤١، صص. ٩٣-١١٢

كيخوسرو في أفكار فردوسي وسهروردي

آذرنوش كيبلاي^١

طالب الدكتوراه في فرع فلسفة الفن، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة آزاد الإسلامية، فرع مدينة سنندج، إيران

سيدصادق زماني^٢

أستاذ مساعد في قسم فلسفة الفن، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة آزاد الإسلامية، فرع مدينة سنندج، إيران

الوصول: ١٤٣٩/٢/١٢ القبول: ١٤٤١/٦/١

الملخص

تاريخياً ارتبط الإيرانيين القدماء باعتبارها البلدان المتحضرة والفكر مع الحكمة والفلسفة. ويمكن رؤية انعكاس الفلسفة القديمة والحكمة بوضوح في أفكار فردوسي وسهروردي. كما يتضح من الأدلة، قد حصل فردوسي وسهروردي على الموارد المشتركة مثل كتاب أفيستا (وستا) أو المحادثات مع الزرادشتية الحكيم. بالإضافة إلى ذلك، كان أحد الأسس الفكرية للشيخ إشراق كتاب شاهنامه فردوسي. السهروردي في كتبه يتحدث إلى نوع من الملوك الأسطورية كما لو أنه يتم إرجاع الشعر الفردوسي إلى النثر. أحد من الأبطال الذين كانوا محبوب عند فردوسي وسهروردي هو كيوخسرو. جميع خصائص لكيوخسرو في شاهنامه فردوسي يمكن أن تتكيف مع خصائصه في الفكر سهروردي. خصائص مثل وجود الاضواء المينوي، فضائل الانسانية، العدالة، الحكمة، أسفار العرفانية وعروجه، كلها تنطبق على فردوسي والأفكار سهروردي. في هذه التحقيق مع إسناد بمنابع الموجود وعلى أساس أسلوب المكتب الامريكانيه مقارنة لميزات كيوخسرو في أفكار فردوسي و سهروردي. جميع الميزات والصفات في شاهنامه التي كتبها الفردوسي، مع الصفات العرفانية أنه يعتقد السهروردي قابلا للتطبيق.

المفردات الرئيسية: الأدب المقارن، شاهنامه فردوسي، سهروردي، كيوخسرو، الفلسفة، ايران باستان.